

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحث در این تنبیه راجع به ملاقی احد اطراف بود و متعرض صوری شدیم.

کمی هم بحث طول کشید. لکن عرض کردیم بر فرض هم اگر بناست که مسائل علم اصول تنقیح بشود، راه تنقیحش اطلاع دقیق و بیان زیربناها به نحو صحیحی که بتوانیم به اصطلاح نتیجه گیری روشنی بکنیم.

مرحوم استاد در این باره سه فرض کردند. فرض سوم ما اذا كان العلم الاجمالي بعد الملاقاة و قبل العلم بها؛

مثلا دست ما لباس ما برخورد با یکی از این دو اناء کرده، فرض کنید روز پنج شنبه. روز جمعه هم علم پیدا کردیم که یکی نجس بود.

یکی از این دو اناء که ملاقات شده نجس بود. و روز شنبه فهمیدیم ملاقات بود. روز شنبه ملاقات را علم پیدا کردیم.

فهل الحكم فيها عدم وجوب الاجتناب عن الملاقى؛ آیا این مثل مسئله اولی است که اجتناب از ملاقی لازم شد.

لاشتراکها فی کون العلم الاجمالي، چون علم اجمالی قبل از ملاقات است. قبل العلم بملاقاته. یعنی به عبارت اخری یک واقع ملاقات

داریم که روز پنج شنبه است. یک علم به ملاقات داریم روز شنبه است؛ یک علم اجمالی هم داریم که روز جمعه است. اینجا به اصطلاح

علم اجمالی ما قبل از علم ملاقات است.

و چون گفته شد که مدار، مدار تنجیز است، مدار تجز بر علم است، پس بنابراین حکمش حکم صورت اولی می شود.

او الحكم فيها وجوب الاجتناب عن الملاقى و الحاقها بالمسئلة الثانية، که بگوییم اینجا چون ملاقی شده و به اصطلاح قبل العلم

ملاقات پیدا شده، در حکم اشتراکها فی کون العلم الاجمالي متأخرا عن الملاقاة، چون علمش بعد از ملاقات است.

بعد ایشان دیروز هم شبیه این را عرض کردیم چون ایشان گفتند. و قد التزمنا فی الدورة السابقة، باز همان بحث خودشان که، چون اینجا

را دیگر خیلی خواندن آن جور و بحث آن طور ندارد. در دوره سابقه بوجوب الاجتناب الحاقا لها بالمسئلة الثانية، عقیده ما این بود. عرض

کردیم وقتی انسان عقیده اش از یک مسئله ای برگشت دیگر ارزش ذکر آن به عنوان مطلب ندارد. مگر به عنوان احتمال مثلا. یحتمل، مثلا

این طوری. بفرمایید که این احتمال را مبنای ما در دوره سابق بود. چون به هر حال بعد از اینکه بیان شد که اشتباه است دیگر ارزش ندارد.

بینید من کرارا عرض کردم در کتب سابق، حالا الحمد لله نیست در کتب ما. در کتب سابق می گفتند العلم، علم الاصول هو بالقواعد، تعریف علم، اصول را علم می گرفتند. هو العلم بالقواعد الممهده. آن وقت عده ای هم معتقد بودند که خب چرا علم گرفتید؟ بگوییم هو القواعد الممهده؛ آن قواعد ممهده لاستنباط الحكم الشرعي الفرعي الكلي، عن ادلة تفصيله، خب چرا شما علم گرفتید؟ این را شما بگویید هی القواعد.

لذا در آن کتب قبلی که متعارف بود، این بحث را مطرح می کردند که مراد از علم در اینجا چیست. من جمله از بحث هایی که مطرح می کردند علم را عبارت از تصدیق می دانستند. حالا دیگر در کتاب های ما نیست فعلا. کتاب های قدیم حتی فصول، در فصول هم وجود دارد این بحث. چه برسد به مثل حاشیه و کتاب های دیگری که نوشته شده.

احتمالاتی دادند، پنج شش تا احتمال که آقایان اگر خواستند مراجعه کنند. به هر حال این که انسان یک نظری داشته باشد بعد برگردد، این از نظر علمی ارزشش در حد احتمال است. چون باطل بود دیگر، وقتی باطل بود ارزشش... احتمالات و تصورات علم نیستند. این باید این مطلب اولاً منقح بشود. چون ما الان مشکلی که داریم عده ای در این مسائل مثلاً تفصیل، چند صفحه احتمالات، نه احتمالات اصلاً علم نیستند. آن که علم است، تصدیق است، تصور علم نیست. این که ما می گوییم مثلاً عقیده ما این بود و برگشتیم. نه ایشان و نه حتی کل اصولیین عقیده ای داشته باشند برگردند، تغییر واقع داده نمی شود. هیچ ارزش علمی ندارد؛ یعنی علم به این معنا. بله، برای بیان احتمالات خوب است. مثلاً یحتمل یا گفته شده، قائلی هست به این مطلب. اما اینکه این را ما جزو خود علم حساب بکنیم نیست. احتمالی داده شده که این حکمش حکم مسئله ثانیه باشد، لان العلم الاجمالي بحدوثه و ان كان متعلقاً بنجاسة الملاقي او الطرف الاخر؛ ملاقا یعنی مثلاً آن ظرف و ظرف دیگر. حالا مثال ها را می زنیم.

الا انه بعد العلم بالملاقاة ينقلب الى العلم بنجاسة الملاقي و الملاقي او الطرف الاخر؛ حالا این چیزهای کمی، کسره های زیرش کمی جابجا است. آن وقت بعد از اینکه ما علم ملاقات کردیم سه جهت می شود. این بحث گذشت در صورت ثانیه. عرض کردیم سه جهت نمی شود اصلاً. حالا ایشان به عنوان التزامنا؛ جواب ایشان هم گذشت دیگر من خیلی به اصطلاح...

والتجيز في صورة الانقلاب يدور مدار العلم الثاني؛ این که تجیز یدور مدار علم الثانی، این قبول است جای بحث ندارد. لکن این که ملاقی و ملاقا دوتایی شان طرف بشوند این اشکال دارد. اشکال این است.

من یک مقداری عبارت را می خوانم به خاطر آن نکات فنی. این که تعجز در علم کلا مدار علم است، نه مدار واقع، ایشان هم همین مقدار اکتفا کردند. ما دیروز توضیحات کافی عرض کردیم، سابقا هم عرض کرده بودیم.

عرض کردیم شما علم که دارید، حالا من هدفم از خواندن این مطالب این است که اینها خوب روشن بشود، زیر بناها، تصورشن، تصدیقش. ببینید ما وقتی که علم پیدا کردم به یک چیزی، خب یک واقعی را ما احراز می کنیم، یک رابطه ای با واقع پیدا می کنیم. حالا یا به نحو انفعال است یا به نحو فعل است یا به نحو ۵۸:۶ تصور می کنیم. یک جایی که نحو مجهولی است که فوق دایره، به قول آن آقایان فوق دایره جواهر و ۷:۷ است. هر چه تصور بکنیم ما بالاخره الان یک رابطه ای با خارج پیدا کردیم. طبیعت این علم به مقدار همان مقداری است که کاشف است. ما فهمیدیم زید یک بچه دارد، به همین مقدار یک بچه. ممکن است در واقع پنج تا بچه داشته باشد. ما یکی را فهمیدیم. آن رابطه ما یکی است.

آن وقت اگر علم بخواهد تولید بکند، یعنی این نکته فنی را دقت بکنید، بیش از آن مقداری که علم پیدا شده بخواهیم ترتیب اثر بدهیم، این اصلا چیز جدیدی است. این اسمش اصول است. کار اصول این است. کار اصول بیش از آن مقدار صورت ذهنی شماست. اصلا کلا اصول این طور است.

در امارات مطابق با آن واقع است. در اصول بیشتر است. لذا ما تعبیر کردیم به عبارت دیگر اصول حالت ابداعی ماست. حالت تولید ماست. شما می دانید زید دیروز زنده بود، خب دیروز زنده بود. این که علم شماست. آنچه که علم شماست حیات دیروز زید است. خب جای خودش محفوظ است. می گوید امروز زنده است، دقت کنید، این می شود تولید. تولید، شاخ و دم ندارد. این شد تولید. چرامی گوید امروز زنده است؟ اعتمادا به همان علم دیروزتان. آن علم دیروز می گفت دیروز زنده است.

لذا ما این اصطلاح را در آوریم که در اصول شما تولید می کنید، در اصول شما ابداع می کنید. معیار اصول این است. اگر شما ترتیب اثرتان به حد واقع بود، می شود اماره. اگر ترتیب اصولتان بیش از حد واقع بود می شود اصل. ترتیب اثرتان بیش از حد واقع بود می شود اصل. و لذا چون تولید است، این نکته ای دارد. بیهوده که تولید نمی کند که، بیهوده که ابداع نمی کند. حالا این یک مقدار تعبیرش شاید جدید باشد اصطلاحش.

این راه می تواند خیلی مشکلات این مثلا چند صفحه الان راجع به علم اجمالی و ملاقات صحبت کردیم. این با این راه خیلی راحت مطلب حل می شود.

آن وقت دقت بکنید. خوب توجه بکنید. وقتی که می گوئیم تولید، این تولید مال واقع است یا این تولید مال صورت ذهنی شماست؟ روشن شد؟ مسئله ثانیه ای که آقای خویی دیروز خواندیم، ایشان می گوید تنجز دائرمدار علم است، این تنجز اینجا به معنای تولید است. آیا این تولید مال این که دیروز زنده بود است؟ در استصحاب، خوب دقت بکنید. خب عرض کردیم عده ای از اصولیین استصحاب را تفسیر کردند به بقاء ما کان. عرض کردیم اگر این تفسیر را قبول بکنیم، مناسب این است که استصحاب را جزو امارات قرار بدهیم؛ یعنی جزو ظنون قرار بدهیم. یک تفسیرش، بقاء ما کان، وقتی نگاه می کند ما کان را، می گوید خب قاعدتا دیروز سر حال و شنگول بود، این تا چند سال دیگر هم زنده است، امروز هم... دقت می کنید؟

این که تفسیر کردن استصحاب را به بقاء ما کان، این در حقیقت یک نوع برداشت خاصی است از استصحاب. ما استصحاب را تفسیر کردم توسعه العلم بالحدوث بقاء؛ این یک برداشت دیگری است.

حالا انشاء الله در استصحاب که می آییم چون می خوانیم یک مقداری عبارات را. ما معتقدیم این دو عبارت است، دو دیدگاه است. یکی نیست. توسعه الیقین بقاء، و لذا اگر این باشد، این هم یک علم شما، علم شما به حدوث بود، این را توسعه بدهید به بقاء. این یک دیدگاه است.

دیدگاه دوم این است که نه، این دیروز دیدید زنده است، آن خودش اقتضای بقاء دارد، خود آن وجود آن باقی است. این دیدگاه دومی. البته عرض کردیم در بعضی از عبارات خیال شده که این دو تا یکی هستند. نه اینها دو تا هستند، یکی نیستند، شاید در استصحاب توضیح بخواهیم بدهیم.

در ما نحن فيه بحث این بود؛ آنچه که شما در، دیروز هم این بحث را خواندیم از آقای خویی. سابقا هم ما تعرض کردیم قبل از اینکه آقای خویی بفرمایند. آن تولیدی که شما می خواهید بکنید، این از خصائص آن واقع است، قطره خونی که در یکی از این دو اناء افتاده، این اقتضاء کرد شما از دو طرف اجتناب بکنید؟ یا این از اقتضای علم است؟ این توسعه از اقتضای علم است.

ما توضیح دادیم که این توسعه از اقتضای علم است، از اقتضای واقع است. بحث دیروز هم که با ایشان خواندیم همین است. این که ایشان در اینجا می گوید یقلب الی العلم و التنجیز فی صورة الانقلاب یدور مدار علم الثانی، نه این علم ثانی درست است، اصل مطلب درست است، لکن تطبیقش مشکل است.

فتساقط الاصول بمقتضى العلم الثانی؛ عرض کردیم مرحوم استاد وفاقا للثانی از راه اصول وارد شدند. ما از راه خود علم.

و يجب الاجتناب عن الجميع. و نظير ذلك ما اذا علمنا اجمالا بوقوع نجاسة في الاناء الكبير او الصغير ثم تبدل العلم المذكور بوقوعها في الاناء الكبير او الانائين الصغيرين؛ اين جوری.

فانه لا اشكال في وجوب الاجتناب عن الجميع؛ درست است اين مطلب ايشان درست است. اجتناب عن الجميع مطلب درست است و مشکل هم ندارد. لكن مشکلی که در اینجا هست اين است که اين مثال با ما نحن فيه نمی خورد. چون دو تا اناء صغير هستند يك اناء كبير. اینجا ملاقی و ملاقا هستند. ملاقی و ملاقا شأنشان انائين نیست. يك كلمه خیلی راحت. من غالبا عبارت را می خوانم برای اینکه دقیقا نکته اشکال را عرض بکنم. چون اين نکته فنی بيان آن نکته اشکال که کجا اشکال پیدا شده است.

لان العلم الاول و ان كان يوجب تساقط الاصلين في الاناء الكبير و احد الصغيرين، احد الانائين الصغيرين حدوثا، ما اين تساقط را وارد نشدیم.

و يوجب تنجيز الواقع فيهما، اين تنجز و تنجيز در علم اجمالی غير از تنجيز در علم تفصیلی است.

الا ان العلم الثاني يوجب تساقط الاصول في الجميع، چون نکته اش را عرض کردیم بعد از علم اجمالی دوم رتبه یکی است. اناء كبير با صغيرين یکی است. حالا ايشان تعبير، چون شيخ انصاری تعبير ۱۳:۳۲ را کردند، و الا نکته اساسی آن مسئله ملافاة است.

تبدل العلم الاول بالثاني. و قد ذكرنا ان التنجيز في صورة الانقلاب يدور مدار العلم الثاني. بعد فرمودند هذا ملخص ما ذكرناه في الدورة السابقة.

ولكن الظاهر عدم وجوب الاجتناب عن الملاقي في هذه المسئلة، اینجا هم اجتناب لازم نیست.

و ذلك فما ذكرناه في ذيل المسئلة الثانية، همین صفحه سابق. همین نکته ای که من چند هفته قبل عرض کردم که ديروز ايشان آوردند.

من ان مدار التنجيز انما هو العلم بالنجاسة لا وجودها الواقعي، يك كلمه. ما اين را توضيح دادیم. گفتیم اين تنجيز مال علم اجمالی است. تنجيز علم اجمالی تولید دارد. تولید مال واقع نیست، مال علم نیست. اين در ذهنتان باشد. ايشان فقط دقت فرمودید؟ راهی را که

ايشان بيان کردند. الا ان مدار التنجيز انما هو العلم بالنجاسة لا وجودها الواقعي؛ اين مطلب درست است. اين چرا؟ چون علم اجمالی

است. اما اگر علم اجمالی نبود، تابع وجود واقعی است. شما نماز خواندید، خيال کردید با وضو هستید، بعد فهمیدید وضو نداشتید،

نمازتان باطل است. چون آنجا تابع واقع است. دقت کردید؟

این که می گوید لا بوجودها الواقعی، نکته فنی اش را ایشان نفرمودند. نکته فنی اش این است که تنجز در علم تفصیلی غیر از تنجز در علم اجمالی است. در علم اجمالی تولید دارد، در اصول تولید دارد، این تولید تابع علم است، تابع به اصطلاح همیشه که تکرار می کردم بنده خدمت شما، تابع آن صورت ذهنی است نه تابع واقع. واقع شما یک دانه انا است. عمل شما دو تا انا است. این اسمش تولید است.

وقتی شما در مقام تأثیر و در مقام ترتب اثر بیش از آن مقدار علمتان ترتب اثر کرد اسمش تولید است. تولید شاخ و دم ندارد.

آن وقت بحث این است چون اینجا اصل است، آن تولید، آن ابداع، دائرمدار علم است، دائرمدار صورت ذهنی است نه دائرمدار واقع. یعنی آن توسعه ای که پیدا شد به خاطر علم است، نه به خاطر وجود واقعی. وجود واقعی کاری نمی کند، به واقعش محفوظ است. و لذا در جاهایی که شما می خواهید روی واقع اثر بگذارید همان اثر واقع حساب می شود. علم شما هیچ تأثیر ندارد.

نکته فنی اش را هم عرض کردم کرارا و مرارا و تکرارا علم شأنش طریقت است. خوب دقت بکنید. علم شأنش طریقت است. بگویند مرآتیت است، بگویند مثلاً مافیہیون، مثلاً حالا دیگر اصطلاحات دیگر هر چه می خواهید بگذارید، شأنش مرآتیت است، شأنش طریقت است، شأنش غیریت، هر چه می خواهید اسمش را بگذارید. در علم آن واقع دیده می شود. اما این را شما در علم اجمالی نمی خواهید، چرا؟ چون آن واقع یک انا است، شما در علم اجمالی دو انا می خواهید. پس این از شأن علم خارج شدید. شأن علم این نیست. این همان است که ما می گوئیم شما آمدید با این صورت علمی تعامل کردید. خوب دقت بکنید. علم شأنش کاشفیت است، شأنش طریقت است. به قول آقایان متأخر، حالا مرحوم شیخ نوشته کاشفیت. به قول مرحوم حاج شیخ هادی تهرانی بل شأن و بل هو الکشف، نه اینکه کاشفیت، ذاتی اش هم نیست، ذاتش است. یک بحثی دارند مرحوم شیخ کشف ذاتی ایشان. ایشان می گویند ذاتش. آنجا بحثها را ما متعرض شدیم.

علی ای حال شأن علم این است. شما نمی خواهید این کار را از علم ببرید اینجا، هر وقت شما روی واقع اثر گذاشتید آن علم شأنش خودش است. وقتی آمدید شما بیش از واقع اثر گذاشتید یعنی چه؟ یعنی آمدید روی علم را نگاه کردید، دیگر به طریقت صرف نیست. به کاشفیت، معنا ندارد، کاشفیت که یکی بیشتر نبود. پس شما آمدید با علم تعامل کردید، بینید، تعامل با هر دو علم کار اصول است. تعامل با هر دو واقع کار، شما آمدید با علم تعامل کردید، چرا؟ چون دو انا می خواهید اجتناب کنید. نمی خواهید علم را به شأن خودش بررسی بکنید. والا آن یک انا بود، دو تا انا که نبود.

پس این مطلبی که مرحوم استاد فرمودند مدار التنجیز انما هو العلم بالنجاسة لا بوجودها الواقعی، خوب روشن بشود. تنجیز در علم تفصیلی به وجود واقعی است. در علم اجمالی به علم است. شما الان فهمیدید هفته گذشته که نماز خواندید بی وضو بوده، خب باید نمازتان را اعاده کند. حالا گذشته هم باشد، الان فهمید، چه اثر دارد؟

لذا ممکن است یک کسی خیال بکند که این مطلبی که آقای خویی فرمودند چطور شد؟ تنجیز می گوید تابع علم است نه تابع وجود واقعی. در صورتی که...

این نکته فنی همان است که من عرض کردم. تنجیز در علم تفصیلی در شأن علم و حقیقت علم واقع است. وجودها الواقعی. تنجیز در علم اجمالی صورت ذهنی است که علم باشد.

س: مطلب با مبنای آقای خویی نمی سازد. آقای خویی ابداع نفس نمی داند. لذا ایشان باید همان مبنای دوره سابقش را بپذیرد.
ج: بله، خب ایشان یعنی عرض کردم من بعضی وقتها ما احساس می کنیم که بزرگان اصولیین امثال ایشان که واقعا مرد بزرگواری هستند قدس الله نفسه، گاهی مطلب به ذهن می آید، حالا ممکن است تعبیر یک نوع یا توضیحش اما با ارتکاز فقهاتی شان این را درک می کنند. با ارتکاز اصولی شان درک می کنند. این یک نکته ای است که خب دیگر منشأ این می شود که ما روی خبرویت اشخاص حساب بکنیم.
فالملاقة وان كانت سابقة على العلم الاجمالي الا انه لا يترتب، ببینید، لا يترتب عليه اثر، این اثر غیر از اثری است که در علم تفصیلی است. این را خوب دقت بکنید.

فبعد العلم الاجمالي بنجاسة الملاقى او الطرف الاخر يتساقط الاصلان فيهما للمعارضه و يجب الاجتناب عنه؛ عرض کردم ما با کل مبنای ایشان مخالف هستیم. نه اینکه حالا با آن یکی، توضیحش. این مبنا را هم که تساقط باشد قبول نداریم.

و لا اثر للعلم بالملاقاة بعد تنجز التكليف بالعلم الاول؛ آن وقت از آن راه رفتند. آن راهی را هم که این، بعد لا اثر للملاقاة، این مطلبی که ایشان فرمودند کما فی المسئلة، لما ذكرنا فی ذیل المسئلة الثانی، این صفحه ۴۸۶ است و این ولكن الظاهر، اگر آقایان بخواهند مراجعه بکنند. چون ما الان صفحه ۴۸۷ هستیم.

لما ذكرنا فی ذیل مسألة الثانی، این ولكن الظاهر، صفحه ۴۸۶. این که ایشان الان می خواهند بگویند انحلال، این یک مطلبی است که در صفحه ۴۸۱ فرمودند. و منها لو علمنا، که ما عرض کردیم یکی از راه های انحلال را مرحوم استاد به خود علم اجمالی. مثلا من علم

اجمالی دارم یا ظرف دست راستی نجس است یا ظرف دست چپی. یک قطره خون افتاد دیدم. نمی شناسیم. بعد باز دیدم یک قطره خون افتاد یا ظرف دست چپی یا ظرف سوم؛ ایشان می گوید این علم اجمالی دوم منجز نیست. ایشان می گوید علم اجمالی دوم، لذا ایشان دارد که و ان كان، و لا اثر للعلم بالملاقاة بعد تنجز التكليف بالعلم الاول؛ با علم اول که تنجز شد دیگر علم دوم تنجز نمی آورد. این مطلب گذشت. همان جا هم عرض کردیم که مطلب ایشان قابل قبول نیست و قبول نکردیم مطلب ایشان را.

ما معتقدیم با علم اجمالی انحلال علم اجمالی نمی شود. از هر سه اناء باید اجتناب بکنیم. توضیحش هم گذشت.

ایشان می گوید که فان العلم بالملاقاة و ان كان يوجب علما... الا انه لا اثر لهذا العلم بالنسبة الى الطرف الاخر لتنجز التكليف فيه بمنجز سابق؛ مراد ایشان و گفتند و هو العلم الاول؛ توضیحش در آن صفحه ۴۸۱ گذشت. و این را من سابقا هم توضیح دادم یعنی سابقا هم آقای خوبی گفتند در صفحه ۴۲۳ هم گذشت این مطلب. نه اینکه حالا فقط تازه باشد. این چون تازه تازه است ۲۲:۰۵ در صفحه ۴۸۱ این مطلب را گفتند.

خلاصه مطلب هم این است؛ آیا علم اجمالی اول انحلال علم اجمالی دوم می کند یا نه؟ اینها هم تعبدی است. خودتان فکر کنید نتیجه گیری بکنید. ایشان می گویند می کند. اگر شما دیدید یک قطره خون یا اناء دست راستی افتاد یا دست چپی؛ بعد دیدید باز یک قطره خون یا اناء دست چپی افتاد یا اناء سوم؛ این می گوید علم دوم اثر نمی کند. چون از آن اناء دست راستی یا چپی به خاطر اول اجتناب می کنیم. آن وقت یک علم جدید می آید، یا دست چپی یا سوم، این دیگر اثر ندارد؛ چون دست چپی را شما اجتناب می کردید. این سومی هم تهافت، اصل بر آن جاری می شود و اشکال ندارد. این خلاصه نظر ایشان. نظر ایشان روی تساقط اصول این است.

و ما عرض کردیم این مطلب نیست. علم خودش منجز است، احتیاج به تساقط اصول ندارد. و علم را هم به نحو ارتکازی و مجموعه صور می بینیم. یعنی ما الان در ذهنمان این صورت هست یک قطره خون یا دست چپی یا دست راستی، یک قطره خون یا دست چپی یا سوم؛ خب اینجا هر دوی علم تأثیرگذارند. این طور نیست که یکی تأثیرگذار باشد و یکی نباشد. لذا از هر سه اناء باید اجتناب بکنیم. دقت می فرمایید؟

این نکته ای است که ایشان از این راه در این صفحه ۴۸۸.

فلا مانع من الرجوع، الى الاصل في الملاقاة لما ذكرناه سابقا؛ این سابقا ایشان نوشته تنبيه رابع صفحه ۴۲۳. درست است لکن در همین تنبيه هم نوشتند. می خواستم بگویم که خیلی مقید به این نوشته ها نباشید. ایشان نوشتند صفحه ۴۲۷ حاشیه محشی کتاب نه اینکه

ایشان. این ظاهرا محقق کتاب نوشته از خود مقرر نیست. در تنبیه رابع صفحه ۴۲۷. راست است این مطلب گذشت سابقا. لکن تازگی هم گذشت نمی خواهم بگویم سابقا. این ۴۸۱ هم گذشت به عنوان منها. منها ما لا علمنا بنجاسة احد المایعین ثم علمنا بوقوع نجاسة فی احدهما او فی اثناء الثالث؛ این همین صفحه ۴۸۱ اگر نگاه کنید.

و این نکته اش یکی است؛ آیا علم اجمالی به علم اجمالی قبلی اش منحل می شود یا نه؟ به نظر ما نمی شود. به نظر مبارک ایشان می شود. بعد ایشان فرمودند و المقام من هذا القبیل، این را هم قبول نکردیم مقام از این قبیل باشد. چون مقام از این قبیل باید بگویم ملاقی به اصطلاح مثل عین ملاقا بینیم. خب این را قبول نکردیم، ما این مشکل، این مقام را قبول نکردیم.

فان التكلیف قد تنجز فی الطرف الاخر بالعلم السابق فلا مانع من الرجوع الى الاصل فی الملاقی بعد العلم الاجمالی الثانی؛ این دیگر علم اجمالی اول و دوم ندارد. الحاصل من العلم بالملاقاة. این ندارد اصلا نکته ای نیست.

لعدم معارض له، بلا فرق بین ان یكون زمان المعلوم بالاجمال متحدا؛ بعد می فرمایند: وما ذكرناه فی الدورة السابقة من ان مدار التنجیز فی صورة التبدل، علم ثانی است. و ان كان صحیحا فی نفسه؛ بعد هم مثال می زنند برای این مطلب. الا ان المقام لیس من قبیل التبدل بل من قبیل انضمام العلم الى العلم؛ انضمام نیست، یک علم دوم با علم اول.

فانا نعلم اولاً الى آخر کلام ایشان که دیگر آقایان خودشان مراجعه کنند که در اینها، البته مرحوم مقرر هم آن سید بزرگوار خدا رحمتش کند، به نظرم به دست کمونیست های روسیه در افغانستان شهید شد خدا رحمتش کند. یک حاشیه هم مرحوم مقرر زده قبول نکرده. حالا دیگر آورده.

بقی الکلام، عرض کردم یک مقدار مباحث اصولی ما جنبه مثل فرمول ریاضی پیدا کرده به حالت خاصی. فیما ذكره صاحب الكفایه من تثلیث الاقسام؛ صاحب کفایه در اینجا یک نکته ای را فرموده که خب هم آن قبلی ها نداشتند هم بعدی ها با ایشان مناقشه کردند، عده ای هم قبول کردند مثل مرحوم استاد.

خلاصه حرف صاحب کفایه این است که در بحث ملاقی سه صورت وجود دارد؛ یا فقط از ملاقا با آنطرف باید اجتناب بکنیم از ملاقی نه، مثل همان صورت اول به قول ایشان. یا باید از ملاقی و ملاقا و آن طرف اجتناب بکنیم به قول ایشان، مثل صورت دوم. یا باید فقط از ملاقی اجتناب بکنیم نه ملاقا. این خیلی مهم است. چیز جدید در کلام صاحب کفایه این است. آن دو تا که گذشت دیگر. گاهی باید از ملاقی اجتناب کرد، مثلاً از لباسی که از خورده به آب اجتناب می کنیم، گاهی هم از لباس و آب و آن ظرف دیگر هر سه تا اجتناب می کنیم.

این دو صورت گذشت.

صورت سوم که مثل به قول من مثل تمرینات علم ریاضی می ماند، مثل جدول های ریاضی می ماند، ایشان یک صورت سوم می هم فرض کردند که نه از ملاقی اجتناب بکنیم از ملاقا اجتناب نکنیم. خب این محل کلام است. خیلی فنی اش همین است که ملاقی اشد از ملاقا. به قول ایشان دو مورد هم برای این مطلب ذکر فرمودند. خوب است برای تجهیز ذهن به قول مرحوم، حالا این فروض واقعیت دارد یا نه بحث دیگری است.

فرض اول یا مورد اول به تعبیر ایشان این است که اگر ما ملاقاتی شد، مثلا لباس ما با این ظرف ملاقات کرد، بعد این ظرفی که لباس با آن ملاقات کرده از محل ابتلاء خارج شد. گرفت این را برد فرض کنید آفریقا، یا به قول مرحوم میرزای نائینی همیشه می فرمایند ۴۷:۲۷ هند، فرض کنید زمان ایشان اباسی هند که خیلی دور بود. حالا زمان ما همه کره زمین نزدیک است.

عرض کنم که از محل ابتلاء خارج شد، بعد از اینکه از محل ابتلاء خارج شد، تازه فهمیدیم یا این ظرف یا به اصطلاح آن ظرف دیگری که حالا در اختیار ماست، این نجس است. پس ملاقی در اختیار ماست، ملاقا از محل ابتلاء خارج است، ملاقا هم قبلا شده، بعد از محل ابتلاء خارج شده. بعد از اینکه از محل ابتلاء خارج شد، تازه علم اجمالی پیدا کردیم یا آن ظرف نجس بوده یا این ظرف موجود. حالا آن ظرف که نیست، اما ملاقی اش هست. پارچه هست اما خودش نیست. ایشان می گوید در اینجا از این ملاقی باید اجتناب بکنیم که این طرف علم اجمالی می شود. از این ملاقی باید اجتناب بکنیم. خوب دقت بکنید. از این ملاقی اجتناب بکنیم چون دوران علم ما به دو تاست دیگر، یا این ملاقی یا آن ظرف دیگری که الان در اختیار ما بود.

حالا اگر فرض کنید بعد از مثلا دو شبانه روز، زمان ما که چند ساعت، تصادفا یک کسی آن ظرفی را که از هند است آورد، آن ظرف را آورد، ایشان می گوید دیگر اجتناب از آن لازم نیست، چون اصل بر این بلامعارض جاری می شود. چون در آن ملاقی که جاری شده بود، مشکل بود که تنجیز علم اجمالی در ملاقی که بود. پس حالا که این دو تا اصل ساقط شدند، آن یکی اگر آمد در آن اصل جاری می شود. ما علم بالملاقاة ثم علم اجمالا بالنجاسة الملاقی، ملاقا معذرت می خواهم. او الطرف الاخر لکن کان الملاقی حین حدوث العلم خارجا عن محل ابتلاء؛ البته آقای خویی بعد مناقشه می کنند در مطلب ایشان. ظاهرا مناقشه می کنند علی المبنای؛ چون آقای خویی در خروج از محل ابتلاء هم علم اجمالی را منجز می دانند. ظاهرا این مناقشه ایشان با قبول مبنا. علی المبنای صاحب کفایه را قبول بکنیم با قبول مبنا اشکال می کنند. یک دفعه خود مبنا، خود مبنا خب آقای خویی قبول نکردند، ابتلاء را قبول نکردند.

فانه حينئذ تقع المعارضه بين جريان الاصل في الملاقى، حالا به جای ملاقی بگوئید مثلا لباس، به جای ملاقا هم بگوئید ظرف.

و جريانه في الطرف الاخر، آن ظرف دوم، دست چپی مثلا. ويسقطان فيجب الاجتناب عنهما. واما الملاقى فلا يكون مجرى للاصل بنفسه، لخروجه عن محل الابتلاء، فانه لا يترتب عليه اثر فعلى، اين اثر فعلى اين همان نکته‌ای بود که ما گفتیم شک و يقين را اندکای بگيريد. اينها اثر فعلى تعبير کردند.

و يعتبر في جريان الاصل ترتب اثر عملى فعلى، فاذا رجع الملاقى، حالا تصادفا حالا زمان ما که به ده ساعت برگردد. بعد ذلك الى محل الابتلاء، يکی رفت از هند آورد به قول شوخی ما.

لم يكن مانع من الرجوع الى الاصل فيه، برگردیم به اصالة الطهارة یا استصحاب طهارت در ملاقات.

پس در اینجا از ملاقی اجتناب واجب است و از طرف. از خود ملاقا واجب نیست.

لسقوط الاصل في الطرف الاخر قبل رجوعه الى محل الابتلاء، چون اصالة الطهارة یا استصحاب، در آن طرف دوم، طرف آخر یعنی ظرف دست چپی به اصطلاح ما.

اصل ساقط شده بود، فيكون حال الملاقا في هذا الفرض حال الملاقى في المسألة الاولى من حيث كون الشك فيه، البته عرض کردم بعد از حيث بعدها در دنیای عرب زیاد استعمال شده که حيث به مفرد اضافه شده. از نظر نحوی هم حتى نحوی‌های الان هم اختلاف دارند که چون حيث باید به جمله اضافه بشود. حيث مفرد جمله نمی شود. چه جوری بخوانیم؟ لذا این را مثلا بعضی می گویند من حيث كون الشك. بعضی می گویند نه من حيث كون، اصلا این حيث را اعرابش می دهند، آن حيث سابق نیست که مبنی باشد. لکن عده‌ای معتقدند من حيث كون الشك، هم حيث را به مبنی بخوانیم، كون را هم به ضم بخوانیم نه به اضافه. یعنی من حيث كون الشك موجودا مثلا این جوری. یک خبری در تقدیر بگیریم.

س: ابن هشام در مقنعه می گوید به مفرد اضافه بشود ۳۲:۲۲

ج: آن جا هم چون اختلاف است اصلا. آن شعری هم هست که ۳۲:۲۹ آنجا هم چون چند جور قرائت شده. تابع، تابعا الى آخره. می گویند یک کسی با قلم خطی اش این جور نوشته یکی

فی هذا الفرض حال الملاقى من حيث كون الشك فيه شكاً فى حدوث تكليف جديد يرجع فيه الى الاصل. این خلاصه نظر مبارک ایشان.

ولكن التحقيق، چون عرض کردم صاحب کفایه دو مورد را ذکر کرده. این مورد اول بود. آقای خویی مورد اول را قبول نکردند، مورد دوم را قبول کردند. که البته مرحوم نائینی هم مورد دوم را قبول نکردند، خواهد آمد. در آنجا در مورد ثانى خواهد آمد در صفحه ۴۹۱.

و التحقيق عدم تمامیه ما افاده، این حرف ایشان درست نیست. خلاصه صحبت ایشان این است که ما در اینجا می خواهیم روی ملاقی کار بکنیم، این ملاقی تأثیرش بالاستقلال نیست. این طور نیست که به استقلال باشد. علم به اینکه ما نجاست یا در این ظرف دست چپی یا ملافا، چون ظرف دست راستی که از ابتلاء خارج شده. ملاقی را چرا بگوییم نجس، چرامی گوییم؟ این طرف علم نیست، این به خاطر ملاقات با آن ظرف دست راستی است. ظرف دست راستی از محل ابتلاء خارج شده. آقای خویی می گوید خروج از محل ابتلاء در تنجیز علم تأثیر دارد نه در حصول نجاست در ملاقات. در این جهت که تأثیر ندارد. درست است، اول که اینجا بود، ملاقات یک امر تکوینی است، این وجود واقعی است. در تنجیز علم اجمالی تأثیر دارد خروج از محل ابتلاء. اما در اینکه ملاقات با آن شده که این یک امر واقعی است.

روی مبانی ما خیلی روشن شد. حالا عبارات ایشان را می خوانیم تا روشن بشود. ببینیم درست در می آید یا نه.

و التحقيق عدم تمامیه ما افاده لان الخروج عن محل الابتلاء لا يمنع من جریان الاصل فيه اذا كان له اثر فعلى؛ اشکال ندارد ولو از محل ابتلاء.

والمقام كذلك فان الملاقى وان كان خارجاً عن محل الابتلاء، نکته ظریفش این است. الا انه يترتب على جریان اصالة الطهارة فيه اثر فعلى؛ آن اثر فعلى الحکم بطهارة الملاقى. درست است خود ظرف خارج است. اگر می گوید اثر باید داشته باشد. درست است اینجا اثر دارد. اثرش چیست؟ این لباسی که داریم. این لباس اثر آن است. این لباس امر تکوینی و واقعی است. خروج او از محل ابتلاء در لباس تأثیر نمی گذارد.

فمجرد الخروج عن محل الابتلاء. این محل الابتلاء بنابر آن کلماتی که در بین اصولیین هست. او عن تحت القدرة، بنابر رأی خود آقای خویی. این را ما توضیح دادیم که مرحوم آقای خویی خروج از محل ابتلاء را کافی نمی دانند. می گویند علم اجمالی منجز است.

مرحوم آقای خویی در اینجا وفاقا با مرحوم استادشان آقای اصفهانی، آشیخ محمد حسین محقق اصفهانی قدس الله نفسه، ایشان هم کافی نمی داند. ایشان می گوید خروج از محل قدرت نه محل ابتلاء.

یعنی اگر از محل قدرت مقدور نبود، درست است علم اجمالی منجز، اما اگر ابتلاء بود چرا منجز است. لذا ایشان مجرد خروج عن محل الابتلاء، این بنابر مشهور. او عن تحت القدره، این بنابر مبنای ایشان. و مبنای محقق اصفهانی که اگر غیر مقدور باشد.

غیر مانع عن جریان الاصل، مثلا ایشان کما اذا غسل ثوب متنجس بماء مع القطع بطهارته او مع الغفلة عن طهارته ثم انعدم ذلك الماء، آن ماء هم رفت نه اینکه حالا از محل ابتلاء. مثلا ریخته شد و رفت. او خرج عن محل الابتلاء، این انعدم رأی خودشان بود. خرج رأی دیگران.

ثم انعدم ذلك الماء، ثم شك في طهارته، شك بکند. فلا مانع من جریان، حالا بعد از اینکه آن آب، این آب پاک بود یا نه من لباس با آن شستم. فلا مانع من جریان اصاله الطهاره فيه، در آن ماء، چرا؟ خب آن آب رفت از بین، چه اثری دارد اصاله الطهاره؟ می گوید درست است آب از بین رفت، ملاقی آب که هست، این اثر که روی این بار می شود. ما مهم برای ترتیب اثر یک اثری می خواهیم مال خودش یا مال ملاقی اش.

لترتيب الحكم بطهارة الثوب المغسول به. وكذلك لو كان ماء، ظاهرا ماء را به ربط بخوانیم اسم کان، ظاهرا مرادشان این است.

نجسا فلاقاه ثوب حين الغفلة عن نجاسته، ما توجه نکردیم. ثم انعدم ذلك الماء او خرج عن محل الابتلاء که عرض کردم.

فشکنا فی طهارته قبل ملاقة الثوب لاحتمال وصول المطر اليه، او اتصاله بالجاری او الکر، فانه لا مانع من جریان استصحاب النجاسة فيه؛ معدوم بودن منافات... چرا؟ چون مهم این است که الان اثر دارد یا نه؟ درست است که آن آب نیست، آب نیست الان، لکن اثرش هست. آن لباسی که با آن آب شسته شده. اگر استصحاب نجاست بکنیم، لا مانع لترتيب الحكم بنجاسة الثوب عليه مع ان المستصحب خارج عن محل الابتلاء او معدوم.

پس آن نکته اساسی این است که ما باید دنبال اثر؛ تجیز علم برای خود آن اصل اشکال ندارد، برای ملاقی اش. آن خروج از ابتلاء، ملاقات را که از بین نمی برد، ملاقات یک امر واقعی است. حالا که امر واقعی شد، مادام این ملاقات اثر دارد ینفی.

والمقام من هذا القبيل فان الملاقى وان كان خارجا عن محل الابتلاء الا انه لا مانع من جريان اصالة الطهارة فيه فى نفسه لترتيب الحكم بطهارة الملاقى؛ براى اينكه ملاقى اش.

الا ان العلم الاجمالى، پس استصحاب طهارت يا اصالة الطهارة در اثناء دست راستى مشكل نداشت چون ملاقى دارد.

بعد چون علم اجمالى پيدا كرديم يا آن ظرف يا ظرف دست چپى نجس است، اين يمنع من الرجوع الى الاصل. اين از ناحيه اى كه ايشان گرفتند. فى كل منهما.

فيجب الاجتناب عنهما. و اما الملاقى فحكمه من حيث جريان الاصل فيه و عدمه عل التفصيل الذى تقدم فى المسائل الثلاث؛ و همان حالت يا قبل العلم و بعد العلم و همان صحبت هاى كه در آنجا بود.

اين راجع به مطلب ايشان. چون وقت گذشت ديگر خيلى از وقت خارج نشويم. بقيه كلام فردا انشاء الله.

وصلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين